

شمشیر نور

پژوهشی کوتاه پیرامون تعلیمات استاد ایرانی تبار اقبال لاهوری

دکتر عباس کی منش
عضو هیأت علمی دانشکده‌ی ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تهران

□ مقدمه

با همه‌ی تازش زبان انگلیسی بر زبان فارسی در دوران کودکی اقبال باز هم این زبان به همت مردانه و ایستادگیهای مردم شبه قاره به راه خود ادامه داد اما آن که بتواند طالب علمی چون اقبال سیالکوتی را پشتوانه‌ی استوار زبان فارسی در شبه قاره قرار دهد تنها سید میر حسن شیرازی بود.

افکار بلند سید میر حسن بود که اقبال را جهت پذیرش اندیشه‌های دانشمندانی چون تیگرت، براون، نیکلسون و آرنولد آماده ساخت.

این سید میر حسن بود که شخصیتی تربیت کرد که مهمترین حلقه زنجیر ارتباط میان **پاکستان** و **ایران** گردید و این سید میر حسن بود که بدو فارسی آموخت و از او انسانی کامل و مبارز ساخت و راهی به او نمود که بتواند نقاوه‌ی اندیشه خود را به زبان فارسی بیان کند.

این تربیت اسلامی سید میر حسن بود که روح آزاد منشی و انقلابی را در اقبال آن گونه بیدار کرد که وقتی اقبال در سال ۱۹۲۹ و یا ۱۹۳۰ میلادی عهده دار ریاست حزب مسلم لیگ کل هندوستان شد، طرح ایجاد یک کشور مستقل اسلامی را در مسلمانان شبه قاره برانگیخت که پس از وی آن اندیشه و هدف مقدس در سال ۱۹۴۷ میلادی به شکل یک کشور مستقل به نام پاکستان جامه‌ی تحقق پوشید. (جاویدان اقبال، ج ۳، ص ۳۳۶ و ۳۸۷ و ج ۴، ص ۱۱۳) این سید میر حسن بود که توانست از اقبال عارف اندیشمندی بسازد که بتواند **خودستایی** را به **خودشناسی** بدل کند (افکار اقبال، ص ۱۲).

در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) اقبال در اجلاس سالانه‌ی مسلم لیگ که در الله آباد تشکیل گردیده بود به ریاست کنفرانس برگزیده شد و در همین جلسه بود که نظریه‌ی تاریخی خود را درباره‌ی تأسیس یک دولت مستقل مسلمان در شبه قاره اعلام داشت که بعدها پایه و اساس به وجود آمدن کشور مستقل پاکستان گردید. در

زبان فارسی حدود سال های ۹۱ و ۹۲ هجری قمری با لشکر کشی محمد بن قاسم ثقفی استاندار اموی فارس پا به شبه قاره نهاد. از سوی دیگر به سبب مجاورت جغرافیایی و داشتن منشأ مشترک نژادی و خویشاوندی مردم ایران با شبه قاره واژگانی از زبان سنسکریت وارد زبان های ایرانی گردیده بود و بر روی هم تعاطی لغات و ترکیبات و تعابیر میان زبان فارسی و زبان های گوناگون مردم شبه قاره به عللی که گفته آمد امری می نمود انکار ناپذیر.

لشکرکشی های دوازده گانه سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ هـ.ق) که به یک دستش قرآن بود و به دست دیگرش شمشیر، از سال ۳۹۵ یا ۳۹۶ هجری وسیله دیگری بود در گسترش و نفوذ زبان فارسی و فرهنگ اسلامی ایران در شبه قاره. چه در همان قرن چهارم هجری شاعری به نام نکتی لاهوری (لباب الالباب، ج ۲، ص ۵۷) در شبه قاره به ظهور رسید که به سبک شاعران خراسانی شعر می سرود و همچنین نگارش نخستین کتاب در مبانی تصوف اسلامی به زبان فارسی به نام کشف المحجوب از داتا گنج بخش علی هجویری و عزیمت گروه بسیاری از صوفیه، شعرا، اندیشمندان و حتی اهل حرف به شهرهای مختلف شبه قاره چون لاهور، ملتان، کشمیر، دهلی، اجمیر، بنگال، بنارس، گجرات و.... برای تبلیغ دین مبین اسلام و تصوف اسلامی وسیله مهمی بود در پیشرفت زبان فارسی در آن دیار، از آن روی که دین مبین اسلام با لوای زبان فارسی به شبه قاره راه جسته بود.

همه‌ی اینها می توانست در گسترش زبان فارسی در شبه قاره نقش ایفا نماید و زبان فارسی را به عنوان زبان دربار از اهمیت ویژه برخوردار کند و آن را برای بیان افکار و احساسات و عواطف شاعرانه مهمترین وسیله بشناساند و نیز به عنوان زبان تاریخ، تذکره، فرهنگ نامه، طب و سایر علوم به دانشی مردان... معرفی نماید و آنان را به نگارش کتب به زبان فارسی بر انگیزد.

حقیقت روح بلند علامه اقبال در محمد علی جناح جلوه گر شد و او توانست طرح نابغه‌ی عالم اسلام را به عمل و اجرا درآورد (جاویدان اقبال، ج ۴، ص ۱۳).

متن

اقبال، مولانای لاهور و عارف وارسته سیالکوتی شاعر متفکر (و. سیالکوت پنجاب هجدهم آبان ۱۲۵۶ ه. ش مطابق با ۹ نوامبر ۱۸۷۷ ف اول اردیبهشت ۱۳۱۷ ه. ش برابر با ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ م) نخستین سخنور پر آوازه‌ی پارسی‌گوی مسلمانان شبه قاره است که مردم مشرق زمین را آماده‌ی بازگشت به "خودی" کرد، در حالی که از یک سوی جامعه‌ی ملل مسلمان در قرن نوزدهم و بیستم میلادی در پنجه‌ی دیو یأس و نومیدی دست و پا می‌زد و از دیگر سوی دولت هزار ساله‌ی مسلمانان در شبه قاره افسانه‌ی ماضی گشته بود و مسلمانان این حوزه‌ی وسیع از جهان بعد از ده قرن سروری و سیادت بناگزیر محکوم به بردگی شده و اصالت خاندانهای بزرگ و محتشم مردم شبه قاره رنگ زوال گرفته بود و روشنفکران مسلمان با علوم، فلسفه و معارف بشری احساس بیگانگی داشتند. در آستانه‌ی این سقوط فکری بر خلاف پندارهای دولتهای استعمارگر که اندیشه‌ی مردم شرق را در کرختی روپاهای صوفیانه غوطه ور می‌انگاشتند، اقبال لاهوری، آن سخنور دل آگاه فرهنگ اسلامی، مسلمانان را در بازگشت به "خودی" راهی عملی نمود و حرکت مسلمین را علیه استثمار و بیداد زمان جامه‌ی تحقق پوشانید.

شرقی را که اقبال مصور و محرک آن بود، سرزمینی بود که سموم فقر و ظلم و جهل خرمن حیات مردم آن را می‌سوخت و خاکسترش را به دست صرصر نابودی می‌داد.

این سخنور نامدار که فروغ افکار بلند آیین او راهنمای مردم مسلمان شرق گشته پرده‌ی نا آشنایی مرزها را فرو افکند و ورای رنگ و نژاد، با بینشی اسلامی، شعور استقلال طلبی را در مسلمانان عالم بیدار کرد و شوق حرکت و ایمان به قدرت بازگشت به سوی "خودی" را در ملل مشرق زمین برانگیخت و توانست مسلمانان جهان را به زیر لوای اتحاد فرا خواند.

این مبارز شمشیر قلم که می‌دانست: « نکته‌ها چون تیغ الماس است تیز / گر نداری تو سپر، واپس گریز » به ظهور رسانید این اندیشه‌ی جهان بینانه را در قالب نظم موثرتر از قالب نثر

تشخیص داد. بدین جهت نخست این تفکر را در قالب شعر اردو عرضه داشت اما در آغاز قرن بیستم اصطلاحات و تعبیرات زبان اردو را در تبیین اندیشه‌ی جهانی خود باندام و رسانید. بنابراین، زبان فارسی را برای اظهار اندیشه‌ی خود برگزید. زبانی را که از یک استاد ایرانی تبار از دودمان رسالت و ولایت، از نامداران شیراز، سر زمین شعر و ادب و حکمت و عرفان از روزگار کودکی تا دوران جوانی و بلوغ فکری کامل فرا گرفته بود و بدان عشق می‌ورزید. در حالی که به زبان انگلیسی نیز تسلطی کافی داشت و می‌توانست آن زبان را برای بیان افکار خود اختیار کند. اما زبانی را که استاد ایرانی او سید میر حسن شیرازی از دوران کودکی بدو آموخته بود، جولانگاه اندیشه‌ی جهانی خود ساخت. چون می‌دانست که مفهوم "خودی" را در زبان فصیح و بلیغ فارسی خوش رنگ تر و دلپذیر تر و جذاب تر و پرمحتواتر و مشخص تر جلوه تواند داد و در آفاقی وسیع تر بدان سیر تواند کرد و گوش حقیقت نیوش بیشتری را پذیرای پیام جهانی خود تواند ساخت. چه در نتیجه‌ی مساعی استادش سید میر حسن شیرازی به زوایای این زبان وقوف کامل یافته و به نبوغ اندیشه‌ی جستجو گرانه، فرود و فراز آن را برانزده تر دیده بود و لطافت واژگان آن را در برانگیختن معانی و تعبیر تازه‌ای که تراوش ذهن وقاد و اندیشه‌ی روشن بینانه او بود به استادی دریافته بود.

اقبال را تنها فیلسوف، حکیم و شاعر نتوان خواند (میزان اقبال، ص ۱)، بلکه عالمی است که رموز طریقت و حقایق شریعت را در هم آمیخت و عارفی است که هیجانهای روحی صوفیانه‌ی او شوق سعدی شیراز را در پرده‌ی "نی" مولوی به نوا در آورده و افکار قلندرانه‌ی عراقی را با تعبیرات بکر و واژگان منتخب خواجه‌ی رندان لسان الغیب شیراز در لباسی ملکوتی ملهم از جهان بینی جلال الدین محمد بلخی رومی همراه با تفکر حماسی حکیم فردوسی در جلوه آورده بود.

شعر اقبال چون شعر بسیاری از شاعران پیشین ادب فارسی، مدح سلاطین و یا بیانگر درد ها و سوزهای عاشقانه‌ی مردم روزگاران گذشته نبود. بلکه مبین دردهای تازه‌ای بود که در قرن نوزدهم و بیستم میلادی گلوگاه مسلمانان شرق را به چنگال ددمنشانه به سختی می‌فشرد.

اقبال، همه‌ی ناهمواری‌ها و ناهنجاری‌هایی را که کشف کرده بود، خواست در جامه‌ی زبان فارسی به نمایش بگذارد؛ یعنی آن

زبانی را که **سید میر حسن** بدو آموخته بود. اما سید میر حسن که بود؟

مولانا میر حسن شیرازی که عبدالمجید سالک صاحب کتاب "ذکر اقبال" مجمع البحرین اش لقب داده است، (ذکر اقبال، ص ۴۷) اقبال را به شاگردی اختیار کرد. اگر خوش یمنی این انتخاب نبود، اقبال می توانست یک وکیل مدافع خوبی از کار در آید و یا کلاهدوز ماهری گردد که شغل پدری وی بود. (جاویدان اقبال، ج ۱، ص ۱۳۲)

نسب نامه‌ی سید میر حسن شیرازی

نسبت نامه‌ی سید میر حسن را استاد دکتر سید سلطان محمود حسین، از میر حسن تا حضرت امام علی علیه السلام به شرح زیر گزارش نموده است.

مولوی سید میر حسن بن میر محمد شاه بن میر ظهور الله بن سید میر قاسم بن سید شاه سلطان بن میر مهدی بن شاه مداربن شاه مقصود بن شاه عزیز بن سید جلال بن سید شاه جمال بن شاه کبیر بن سید محمد شاه بن شاه شمس بن سید شیر علی بن بهاء الدین بن شاه رکن الدین بن سید امیر احمد بن شاه سید امام بن سید علی بن سید جلال بن سید منصور بن نظام الدین محدث بن حبیب الله بن سید خلیل بن شمس الدین ولی بن سید عبدالله بن نور الله بن سید کمال بن سید عبدالله بن سید خسرو بن حارث بن ابراهیم بن سید طاهر بن سید حسن بن سید عارض بن سید محمد مأمون دیناج بن ابراهیم عبیدالله بن امام جعفر صادق (ع) بن امام محمد باقر بن زین العابدین بن حضرت امام حسین (ع) بن حضرت علی (ع) (کتاب شمس العلماء سید میرحسن، باب دهم و جاویدان اقبال، ج ۱، ص ۱۳۳ و جشن نامه‌ی اقبال، ص ۸) خلاصه آنکه نسب سید میر حسن شیرازی با سی و نه واسطه به امام زین العابدین (ع) فرزند سید الشهداء امام حسین (ع) می رسد.

علل هجرت خاندان رسالت و ولایت

خاندان رسالت و ولایت در برابر ظلم و جهل و کشتار بنی امیه و بنی عباس یا در اختفا بسر می بردند و یا ناگزیر به جلای وطن به سرزمین های دیگر می شدند و یا نفی بلد می گردیدند. بدیهی است که جلای وطن عموماً در سرزمین هایی صورت می گرفت که مردم آن نسبت به آل علی (ع) ابراز علاقه هایی داشتند. در برابر این سلب فعالیت های سیاسی و تبلیغی یکی از اولاد امام زین العابدین

به نام سید عارض پای گریز به شیراز برداشت تا در آن سرزمین به تبلیغ اسلام بپردازد و مبارزات خود را علیه حکومت جابرانه ی امویان و عباسیان جامه ی عمل ببوشاند.

خاندان ولایت و صفویه

سید عارض را دو فرزند بود، یکی به نام سید حسین که والی مصر شد و آن دیگر سید حسن که از نسل وی شخصیتی پا به عرصه وجود نهاد به نام سید خسرو که بر اثر تبلیغ دین مبین اسلام و رشادت و امانت و صداقت به حکومت شیراز دست یافت. از این نسل، سید شمس الدین، عارفی پر آوازه پیدا آمد که به روزگار خود پیشوای کاملان و سردار پرهیزگاران و محبوب اولیا گشت و در حکومت صفویه نقشی درخور اعتبار داشت و پادشاه صفوی را نسبت به آن حضرت ارادت فراوان بود.

شاه اسماعیل صفوی که اساس وحدت ملی ایرانیان را بر پایه مذهب تشیع بنیاد نهاده و سراسر ایران را تحت لوای یک حکومت در آورده نسبت به این خاندان جلیل که در فارس به طهارت و تقدس شهرت داشتند عشقی مریدانه پیدا کرد و با الهام از قداست و طهارت این خاندان، با رسمی کردن مذهب تشیع توانست ایرانیان را با یکدیگر متفق و متحد گرداند.

پناهندگی همایون پله‌شاه مغولی هند به ایران

پیوستگی شاه اسماعیل با این خاندان امری عادی می نمود، زیرا آنان خود از نسل شیخ صفی الدین اردبیلی عارف معروف بودند. چنانکه از همین خانواده، شیخ جنید ده هزار صوفی سلحشور حاضر به خدمت داشت و شیخ حیدر (مقتول به سال ۸۹۳ هـ. ق) پسر شیخ جنید دستور داد تا مریدان وی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) بر سر گذارند و آن رمزی بود از دوازده امام در میان شیعه. بدین جهت این گروه را قزلباش سرخ سر می گفتند و شاه اسماعیل، پسر شیخ حیدر در سال ۹۰۷ هـ. ق تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد. بعد از شاه اسماعیل، شاه طهماسب اول در سال ۹۳۰ هـ. ق به پادشاهی رسید. در زمان سلطنت این پادشاه، همایون ناصر الدین (ف. ۱۵۵۶ م.) پسر ظهیرالدین بابر (۱۵۳۰ م.) در نوزده سالگی مصمم شد به تکمیل فتوحات پدر در شبه قاره بپردازد، ولی جنگ و گریزهای او در مقابل سرداری چون "شیر شاه" که از افغانه ی بنگاله بود مؤثر نیفتاد و "شیر شاه" در تاریخ ۹۴۶ هـ. ق. به اردوی همایون پادشاه

حمله کرد و لشکریان او را مجبور به ترک بنگاله نمود و در نتیجه همایون در سال ۹۵۱ پناهنده ی دربار شاه طهماسب اول گردید و پذیرایی های شایان تحسین پادشاه صفوی را نثار مقدم خود دید. (تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۱۴)

بازگشت همایون به هند و همراهان او

همایون پس از حدود ۱۵ سال پناهندگی در دربار ایران به عزم به دست آوردن ممالک از دست رفته، بازگشت به هند را در آیینی مصطلح دید، و شاه طهماسب که وی را با کمال صمیمیت و جوانمردی پذیرفتار آمده بود؛ برای باز پس گرفتن مملکتش بر آن شد، که با لشکری گرم سیر سایه ی حمایت بر سر وی افگند. به شرط آنکه رؤس منابر ممالک محروسه ی خود را به ذکر اسامی ائمه ی معصومین علیهم الصلوه و السلام قرین و مشرف گرداند؛ و همایون نیز گفت که من المهدی الی اللحد مرا محبت خاندان رسالت مرکوز خاطر است، و اصولاً نفاق امرای جغتایی و ناسازی میرزا کامران، محض برای همین بود. لذا پادشاه صفوی دستور داد که ده هزار سوار (تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۵) همراه سرداران و جمعی از رجال و بزرگان دین مبین اسلام تکریم و تعظیمی که لایق چنین مهمانی باشد به تقدیم رسانند. و پیشوایان شیعه همایون را همراهی کنند. در میان این جمع سید شیر علی با پسرش سید شاه شمس که از خاندان جلیل سید عارض بودند راهی شبه قاره شدند و مقیم شاهپور گردیدند، و به تبلیغ اسلام پرداختند؛ که اینک مزار آن خاندان جلیل زیارتگاه خاص و عام در شبه قاره است. از آن خاندان سید محمد را پنج فرزند پسر بود، شاه دین، شاه خلیل، شاه کبیر، سید مسعود و سید فیروز شاه از پشت ششم شاه کبیر، سید میر مهدی چشم به جهان گشود و نوه ی وی سید قاسم نام داشت که آن حضرت را جد سید میر حسن نوشته اند. (روزگار فقیر، ۲۰۴ و ۲۰۶)

سید فیروز شاه پسر سید میر حسن نام شاه سیدین که در زهد و تقوی یگانه ی عصر در شبه قاره بود و از اولیاء الله بشمار می رفت و مزارش اینک نزدیک شهر جهلم از توابع اسلام آباد است به نام **جوبا** سیدین شاه که مورد عنایت خاص و عام در سرزمین پاک گشته بود. پسران سید شاه سلطان، یعنی سید میر قاسم و سید میر ابوتراب بین سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۸۲۰ میلادی مقیم سیالکوت زادگاه اقبال شدند و سیالکوت در آن روزگار سرزمین خاندانهای عرفا و علما در حساب

بود. همه ی افراد این طایفه را معلم و راهنمای مردم شبه قاره دانسته اند و نیز مبلغان اسلام در آن دیار که در نگارش کتب در زمینه های گوناگون مهارتی بسزا یافته بودند.

نوشته اند سید میر قاسم که پدر میر ظهور الله بود در سال ۱۷۷۵ میلادی ولادت یافت، و تحصیلات خود را در عرفان و علوم اسلامی و طب به پایان برد، و طبابت پیشه ساخت. اما میر ظهور الله شاه را چهار فرزند پسر به نامهای سید محمد شاه، میر احمد شاه، میر فیض الله و میر نعمت الله بود و سید میر محمد شاه را پسری آمد به نام **سید میر حسن** که وی استاد علمه دکتر **محمد اقبال لاهوری** گردید. سید میر حسن را فرزندی بود به نام سید محمد زکی و او را پسری به نام سید معظم علی و فرزند او به نام **وجاهت حسین** هم امروز در لاهور سیره ی نیاکان را با ایمانی قوی ادامه می دهد و به فارسی دانی شهرت دارد و نگارنده را با او دوستی صمیم در میان است.

دانش و اطلاعات سید میر حسن

سید میر حسن در سال ۱۸۴۴ میلادی در سیالکوت دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را در این شهر در میان خانواده که همگی منار نور محمدی (ص) بوده اند به درجه ای از کمال رسانید و توانست مقبول طبع عرفا و علما و صلحا گردد. این خاندان همه آفتاب درخشان علم و ورع و تقوی در شبه قاره به شمار آمده اند و در زبان و ادب فارسی و اردو و عربی از کاملان روزگار خود شمرده شده اند. (ذکر اقبال، ص ۷۶).

سید میر حسن از کودکی باهوشی سرشار به فراگیری زبان و ادب فارسی و اردو و عربی همت گماشت، به روایتی در هفت سالگی حافظ قرآن کریم شد. چه در همان سن روزی پدر وی را گفت می خواهم تلاوت قرآن ترا بشنوم، **میر حسن** گفت از روی مصحف قرائت کنم؟ یا از حفظ؟ پدر گفت هر گونه که ترا دستیاب خاطر است. وی شروع به تلاوت کلام الله مجید از حفظ کرد و چنان به قرائت های مختلف قرآن خواندن گرفت که پدر را در حیرت آورد و مجذوب ساخت و سرافراز میان اقران.

بعد از وفات پدر، **میر حسن** در خدمت یک روحانی عالی مقام به نام شیر محمد که در ادبیات فارسی و عربی همتای پدر بود و در فقه و حدیث و تفسیر و کلام از سرآمدان عصر در شبه قاره محسوب می گشت به تحصیلات خود ادامه داد و چندی نیز در مدرسه ی ضلع اسکول در سیالکوت به دانش اندوزی پرداخت و افزون بر آن در نزد

مولانا محبوب عالم و مولانا بشیر احمد در تفسیر و حدیث وفقه و کلام تلمذ کرد و در زبان اردو، و زبان و ادبیات فارسی و عربی همپای بلغا و فصیحای عصر گشت و در سال ۱۸۶۱ تحصیل خود را در علوم و معارف اسلام به آن درجه از کمال رسانید که بزرگان علوم اسلامی را در شبه قاره به عظمت مقام خود معترف کرد. (اقبال، زنده رود، ج ۹۶/۲)

در آغاز امام جماعت مسجد سیالکوت شد اما با مشاهده ی برخی بی رسمی ها و بی عدالتی ها و بی اعتقادی ها مزایای معنوی این مقام را به یک سو نهاد و در مدرسه ای که درس می خواند کار معلمی پیش گرفت.

این مدرسه در سال ۱۸۸۹م. به وسیله انگلیسی ها به نام اسکاج میشن به کالج میدل گردیده بود، در حالی که بهترین و برجسته ترین و فاضل ترین استاد آن کالج سید میر حسن شهرتی عظیم در فضل و فضیلت و تقوی و ایمانی راستین به هم رسانیده بود. از این جهت مردم به سبب وجود سید میر حسن، از نواحی مختلف سیالکوت فرزندان خود را بدان مدرسه گسیل می داشتند، و میر حسن هم ریاضیات آن مدرسه را تدریس می کرد، و هم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و زبان و ادبیات فارسی و عربی را در سطوح مختلف به دانش پژوهان می آموخت.

نخستین دیدار سید میر حسن با اقبال

روزی مولانا سید میر حسن، در مجلس مولانا غلام حسن با چهره کنجکاو کودکی روبرو شد و پرسید که این کودک از آن کیست؟ مولانا غلام حسن گفت: «پسر شیخ نور محمد کلاهدوز که او را نزد من فرستاده است تا تعلیمش کنم.» (جاویدان اقبال، ج ۱، ص ۱۲۹)

شیخ نور محمد می خواست این کودک اندکی از علوم اسلامی را فرا گیرد و پس از آن وی را در دکان کلاهدوزی بکار بگمارد اما میر حسن این کودک را برای فراگیری علوم و معارف اسلامی مستعد دانست و بر آن شد که به تعلیم او همت در میان آورد. زیرا هم کودک آمادگی لازم برای فراگیری علوم داشت و هم میر حسن خدمت به شیخ نور محمد را که در تصوف گامی هر چند کوتاه برداشته بود، وظیفه ی انسانی خود می انگاشت. بنابراین به جای سوزن کلاهدوزی شمشیری از نور در کف اقبال نهاد. جاوید اقبال (فرزند علامه اقبال که در حال حاضر در لاهور در

قید حیات است) می نویسد که سید میر حسن به اقبال آموزش زبان فارسی، عربی و اردو داد و وی را با حکمت و تصوف اسلامی آشنا ساخت و برای علوم قدیمی و اسلامی در دل او شوق بی حد و حصر فراگیری به وجود آورد. به اندازه ای در اقبال تأثیر گذاشت که بسیاری از خصوصیات اقبال مانند سادگی، قناعت، بی نیازی، ظرافت و نکته سنجی عیناً مانند استاد شد بدین جهت اقبال تا آخرین لحظات زندگی سید پیش او می رفت و در مسائل علمی خود از وی هدایت و کمک می گرفت. (جاویدان اقبال، ۱۳۲)

■ (ادامه دارد)

شعر: سید حسن امین خط: صاحب علی ملکی

خادم
دکان کلاهدوزی
میر حسن را
فرستاد تا
تعلیمش کند
و او را
نزد من
فرستاده است
تا تعلیمش کند
پسر شیخ نور محمد
کلاهدوزی است
که او را نزد من
فرستاده است
تا تعلیمش کند